

موضوع تحقیق: شهرستان میناب

نام پژوهشگر: میثم حسن زاده

نام استاد راهنما: آقای ماندگاری

تقدم به :

مردمان خستگی ناپذیر میناب

تشکر وسپاس گذاری

از نویسنده عزیز سهراب سعیدی و استاد حسن محبی بهمنی ، با آثار ارزشمندی که درمورد میناب به یادگار نهاده اند مرا در انجام این تحقیقات یاری نمودند بسیار سپاس گذارم.

چکیده تحقیق

درفصل اول این تحقیق به بررسی موقیعت جغرافیایی شهرستان و اینکه چند بندر دارد همچنین همسایگان این شهرستان را معرفی خواهیم نمود و در فصل دوم در مورد تاریخچه گمشده میناب واینکه قدمت آن به چه دورانی بررمی گردد و نام هایی که برای این شهر انتخاب شد بحث خواهیم کرد در فصل سوم این تحقیق اقوامی که در میناب ساکن هستند و اینکه چطور به میناب آمده اند بحث خواهیم نمود ودر دیگر فصل های تحقیق به بررسی زبان شناسی و ریشه های گویش مینابی و ضرب المثل های موجود در میناب و فرهنگ تقریبا دست نخورده در این شهرستان ، درباره صنایع دستی که نمادی از وابستگی این شهرستان به درخت نخل است خواهیم پرداخت .همچنین در فصل آخر به بررسی نوروز در میناب واینکه چه غذاها وچه مراسم هایی در نوروز در این شهرستان برگذار می شود خواهیم پرداخت.

فهرست

فصل 1

موقعیت جغرافیایی میناب ............................................................................... 11

فصل 2

نام و نشانه تاریخی میناب ................................................................................ 14

فصل 3

اقوام در میناب ........................................................................................... 29

فصل 4

آداب ورسوم .............................................................................................. 2 3

فصل 5

صنایع دستی ............................................................................................... 36

فصل 6

زبان شناسی ............................................................................................... 45

فصل7

ضرب المثل ها ............................................................................................. 48

فصل 8

نوروز در میناب ........................................................................................... 56

فصل 9

اجنه در میناب ............................................................................................. 67

منابع ....................................................................................................... 72

مقدمه

هوای بسیار گرم و مرطوب ،تلاش و کار آمیخته با صبوری مردم توام با مفاهیمی است که میناب را معنی می کند. میناب یکی از جنوبی ترین ونیز یکی از محرم ترین شهر های ایران است که تاریخی تقریبا ناشناخته دارد . تقریبا همه انواع درختان گرم سیری در میناب رشد می کند .اما نخل از متداول ترین درخت بومی این منطقه است نخل در میناب چنان با زندگی مردم اجین شده است که می توان آن را نماد این شهر محسوب کرد .علاوه برین رونق کشاورزی وماهی گیری دریا دلی و مهربانی از شاخه های اصلی این منطقه است.

میناب شهریست جلگه ای با رودخانه ای بزرگ وپرآب که درقسمت شرقی تنگه هرمز قرار دارد، مردمانش پرتلاش و سرد وگرم کشیده روزگار و ساده زیست هستند. در حالی که در اقلب شهرهای ایران دست خوش تغییرات بزرگی درفرهنگ وساختار خود شده اند ، در میناب هنوز هم رسم ورسومات قدیمی زنده است و می توان گفت این شهرستان موزه ای تقریبا دست نخورد از فرهنگ و آداب و رسومی است که از گذشتگان این دیار به ارث رسیده است. در باره تاریخ این شهرمی توان گفت روزگاری این شهر مملوء از بازرگان بود که با سایر کشورها مبادرات تجاری داشت و بسیاری از کشتی های تجاری در بندرگاه های این شهرستان به ویژه در بندر تیاب لنگر می انداختند اما با حمله مغول ها و حتی عراب و این شهرستان از رونق تجاری افتاد .

اهمیت وضرورت تحقیق

اهمیت وضرورت این تحقیق اول به خاطر تاریخچه است که هنوز ناشناس است شهری با قدمتی بیش از پانزده هزارسال ، و جز محدود شهرستان های ایران است که هنوز فرهنگ و رسوم های گذشتگان خود را از یاد نبرده اند .

و هدف من از جمع آوری این تحقیق معرفی این شهرستان و قطب فرهنگی هرمزگان به علاقه مندان تاریخ فرهنگ ایران زمین است .

پیشینه تحقیق

سهراب سعیدی کتاب های پنج شنبه بازار، صنایع دستی میناب ، فرهنگ مردم میناب، نوروز المثل ميناب ضربهاي مردم در میناب و

گویش مینابی (کتاب حسن محبی بهمنی)

روش های تحقیق

مراجعه به کتابخانه و استفاده از منابع اینترنتی پرسش از نویسنده کتاب و تحقیق محلی از جمله روش های تحقیقی بود که در تهیه این تحقیق به کار برده شده است.

فصل اول

جغرافیای میناب

جغرافیای شهرستان میناب



شهرستان میناب با مساحتی در حدود 5/6878 کیلومتر مربع در جوار آبهای تنگة هرمز با ارتفاع 27 متر از سطح دریا واقع شده است. این شهرستان از شمال به شهرستان رودان، از غرب به بندر‌عباس و از شرق و جنوب به شهرستان جاسک محدود می‌شود. بخشهای و سیعی از ساحل غربی و جنوب غربی آن را آبهای تنگة هرمز در بر گرفته است.

میناب سرزمینی جلگه‌ای است که به دلیل داشتن منابع آب شرب به ویژه رودخانه میناب به یکی از قطبهای کشاورزی استان هرمزگان تبديل شده است. بقیة مناطق میناب کوهستانی و بیابانی می‌باشد و به علت موقعیت بندری این شهرستان، نوار ساحلی نیز بخشهایی از آن را در برگرفته است. در طول این نوار ساحلی بندرهای تیاب، کلاهی، کرگان، کوهستک و سیریک قرار دارند که این بنادر ازمراکز مهم صید ماهی به شمار می‌آیند.

طبق آمار جمعیتی سال 1357 این شهرستان دارای 294588 نفر جمعیت بوده که از این میزان 103053 نفر مرد و 101535 نفر آن زن می‌باشند. به لحاظ تقسیم بندی شهری و روستایی نیز جمعیت روستایی این شهرستان به مراتب بیشتر از جمعیت شهری آن می‌باشد. در حالی که 159650 نفر در مناطق روستایی سکونت دارند، تنها 44817 نفر در شهر زندگی می‌کنند.

شهرستان میناب برابر تقسیمات کشوری سال 1357 ش دارای سه بخش (بخش مرکز ، بخش بیابان و بخش سِندرک)، دو شهر (شهر میناب و شهر سیریک) و دوازده دهستان بوده که عبارتند از: گوربند، بندزرک، حومه، تیاب، توکهور، کریان، بیابان، سیریک، سندرک، بمانی ، بندر و در پهن. بعدها سیریک به بخش و سرانجام شهرستان مستقلی مبدل شد.

از مجموع چهارصد و هفتاد وشش آبادی میناب نیز نودوشش آبادی خالی از سکنه می‌باشد. ساکنان این آبادیها به مناطق شهری و روستایی اطراف، جزایر لارک و قشم و برخی نیز به کشورهای عرب حاشیة جنوب خلیج‌فارس مهاجرت کرده‌اند.

فصل دوم

تاریخچه میناب

نام و نشان تاریخی میناب



دشت ميناب  و قدمتي پانزده هزار ساله

 يک تيم متشکل از باستان شناسان انگليسي و ايراني که مشغول کاوش در منطقه ميناب بودند  اتفاقي به اثار شهر باستاني  دوران پارتها برخوردند. اشياي سنگي کشف شده متعلق به دوران  ميان سنگي است  که به حدود پانزده هزار سال قبل از ميلاد مسيح بر مي گردد. در کاوشها  همچنين به سفالها  و اثاري دست يافتند که مربوط يه دوران ؛ اشکاني ، قرون اول هجري  و قرن پنجم و دوران  تيموري و صفويه و ...... مي باشند.

شهرستانی که امروزه میناب خوانده می‌شود در متون تاریخی و جغرافیایی قدیم به نام هرموز کهنه شهرت داشته است. در زمان فروانروایی ملوک هرمز این شهر تبدیل به مهم ترین مرکز تجاری ایران در آبهای ساحلی دریای جنوب گردید.

نام هرمز در متون کهن به صورت هرموز، ارمز، ارموز، ارموص، اورمرزیا و هارموزیا آمده است. در مورد علت این نامگذاری روایتهای متعددی بیان شده است. برخی عقیده دارند که نام هرمز برگرفته از نام اهورامزدا، خدای بزرگ آریایی ها بوده است. برخی نیز آن را به صورت خور مغ آورده‌اند و گفته‌اند که خور به معنی لنگرگاه و مغ به معنی نخل است. بنابراین، خور مغ را لنگرگاه ایالت موغستان (مغ استان ) نامیده‌اند.

 ابن بطوطه در سفرنامة خود آورده است: «هرمز شهری است بر ساحل دریا که موغستان (مغستان) نیز خوانده می‌شود.» (1361، ج 2، ص 299)

عده‌ای دیگر از مورخان عقیده دارند که چون درزمان ساسانیان این شهر تجدید بنا گردید، وی به نام فرزند خویش که هرمز نام داشت، این بندر را هرموز نامید. اما باید توجه داشت که این شهر در زمان پیش از فرمانروایی ساسانیان به عنوان مرکز فرمانروایی و داد و ستد بوده است. نئارک سردار اسکندر، در سفرنامة خود از این شهر یاد کرده است. وی پس از گذشتن از جاسک به مسندم می‌رود، درآنجا به دلیل سختی راه، همراهانش از وی می‌خواهند که کشتی ها را رها کرده و از طریق خشکی خود را به اردوی اسکندر برسانند. اما وی به همراهان خود می‌گوید:

«غرض از مأموریت من به این سفر این بوده که سواحل دریا را الی مدخل شط‌العرب  و خلیج‌فارس سیر کنیم و از روی بصیرت و اطلاع، نقشه بردارم، هنوز سفر من منتهی نشده، من خلاف مأموریت نمی‌کنم.»

نئارک از طریق آبهای تنگة هرمز خود را به میناب رساند. وی در ادامة گزارش خود آورده است:

«بعد از طی هفتصد استاد به «بندر نه‌اپ تنا» رسیدیم» نه‌اپ تنا در حدود مغ بریمی (مغ ابراهیمی) در بندر کلاهی میناب قرار دارد.(سدیدالسلطنه، 1342، ص 322-321)

نئارک پس از طی صد استاد به دهنة رودخانة آرئیس رسید که همان رودخانة میناب است. از گزارش نئارک که در حوالی سال 323ق. م به میناب فعلی سفر کرده است برمي‌آيد كه ميناب در روزگار هخامنشيان بندري آباد بوده است اما پرسش اساسی این است که هرموز کهنه و میناب فعلی در روزگار هخامنشیان به چه نامی خوانده می‌شده است. اعتمادالسلطنه در مرآت‌البلدان و سدیدالسلطنه درکتاب بندر‌عباس و خلیج‌فارس شرح سفر نئارک را ذکر کرده و بسیاری از مناطقی را که سردار اسکندر از آنها نام برده با توجه به مسافتی که وی بدان اشاره کرده، مشخص نموده‌اند. سدیدالسلطنه به نام مینا اشاره کرد، و آورده است:

«... بعد از طی صد استاد به دهنة رودخانة آرئیس رسیدیم، رودخانة آرئیس از نزدیکی شهر هرموز یا ارموز که الحال معروف به مینا است می‌گذرد.» (1342، ص 322)

معلوم نیست که در روزگار سفر دریا سالار اسكندر، نام مینا به این شهر اطلاق می‌شده است یا نه. سدیدالسلطنه درادامة گزارش خود پیرامون سفر نئارک نوشته است:

             «نه‌آرک گوید اهالی بندر مینا ما را پذیرفته...» (همان، ص 322)

شهری که سدیدالسلطنه از آن به عنوان مینا یاد کرده است، در گویش بومیان منطقه هنوز هم مینو خوانده می‌شود. از گزارش متون تاریخی و جغرافیایی کهن برمی‌آید که اقوام مینو که در کرانه‌های خلیج‌فارس زندگی می‌کردند، سالها پیش از آنکه فینقیها به امر دریانوردی و کشتی سازی بپردازند، دراین زمینه شهره بوده‌اند و حتی برخی معتقدند که فینقی‌ها اصول دریانوردی را از اقوام مینو فرا گرفته‌اند. ساکنان کرانه‌های خلیج‌فارس برای مدتهای مدیدی ربانان دریاها بوده‌اند. ربان به معنی بلدچی و راهنمای دریایی است. جهانگردان و دریاسالاران غربی به وسیلة همین ربانان با خلیج‌فارس آشنا شده‌اند. نئارک در سفرنامة خود بارها تأکید کرده که با کمک همین بلدچی‌ها خود را به خلیج‌فارس رسانده از جمله نوشته است:

«یک نفر بلوچ که به هیدراسس موسوم بود اجیر نمودم که کشتیهای ما را به سواحل کرمان برساند.» (همان، ص 318)

به رغم تشابه اسمی میان مینو (میناب فعلی) با اقوام مینو که آنها نیز در کرانه‌های خلیج‌فارس زندگی می‌کردند و به کار دریانوردی و کشتی‌سازی اشتغال داشتند، مدرکی در دست نیست که پیوند این اقوام را مشخص سازد. در اینکه اقوام مینو به این بندر مهاجرت کرده و نام خود را به آن داده باشند، اطلاعی در دست نیست. جنوب همواره اطلاعات خود را با خِست در اختیار ما می‌گذارد. اما مینو چه نامی باستانی باشد که در روزگار هخامنشيان و پیش از آن به این بندر اطلاق شده باشد و چه نامی باشد که پس از مهاجرت ملوک هرموز به جزیرة جرون (هرمز فعلی) و پس از طی یک دوره ویرانی و زوال و احیای مجدد این شهر بدان اطلاق شده باشد، معنی امروزی آن میون هو (میان هو، میان آب و میناب) می‌باشد، به معنی شهری که در میان آب واقع شده است. این شهر از یکسو به آبهای تنگة هرمز و ا‌ز سوی دیگر به رودخانة میناب محدود می‌گردد و در واقع میان دریای جنوب و رود میناب واقع شده است. نقطة مقابل و واژة نظیر آن تیو (تیاب) است که از دو پارة تی  به معنی درپی و ئو یا هو به معنی آب آمده است. تیو (تیاب فعلی) در محل هرموز کهنه واقع شده است. این وجه تسمیة شهرها و آبادیهای جنوب به صورت تیو، مینو، سرزه، سرچشمه، سرکهن و ... وجود دارد.

با این حال افسانه‌ای موجود است که عنوان می‌دارد اين شهر (مینا یا میناب) را پس از ویرانی هرموز کهنه دو خواهر به نامهای بی‌مینو(بی‌بی مینو) و بی نازنین (بی‌بی نازنین) آباد کرده‌اند، از اینرو میناب را مینو خوانده‌اند. ویرانه‌های قلعة میناب با عنوان قلعة بی‌مینو یا قلعة هزاره هنوز هم وجود دارد. این افسانه از حضور زنان در عرصة قدرت سیاسی خبر می‌دهد. در فهرست نام ملوک قدیم و جدید هرموز نام چند زن وجود دارد که همگی پیشوند بی‌بی دارند، مانند بی‌بی بانضر، بی‌بی سلطان، بی‌بی نازملک، بی‌بی سلطان

 (سلغر خاتون) و زن دیگری با نام سیتال خاتون که دختر شهاب‌الدین ملنگ از ملوک قدیم هرموز بوده است.

نئارک  در سفرنامة خود ذکر کرده که در میناب فعلی مورد استقبال مردم قرار گرفته است:

«آنچه لازمة خدمت گذاری بود به جا آوردند، انواع و اقسام فواکه و اطمعه و مشروبات غیرزیتون برای ما حاضر کردند. از کشتی‌ها پیاده شدیم، در خانه‌ها منزل کرده، چند روزی راحت نمودیم.» (سدیدالسلطنه، 1342، ص 322)

پس از استقرار سپاه نئارک در میناب قشون وی به فردی از سپاه اسکندر که «ملبس به لباس یونانی» بود برخوردند و وی به آنها خبر داد «که از مینا تا اردوی اسکندر زیاده از پنج روز راه نیست» (همان، ص 322) بنابراین، اسکندر به میناب نیامده، بلکه حاکم میناب برای اطاعت و سرسپردگی به نزد وی که در فاصلة پنج روز راه از میناب بوده رفته است. احتمال می‌رود اسکندر دراین زمان حوالی بندر‌عباس فعلی (سارامونت = سورو) بوده است. در جریان دیدار حاکم میناب با اسكندر وی از سفر نئارک در دریا و «میل قلبی اسکندر» به نئارک، آگاه شده است. (همان، ص 322) سیاست ملوک هرموز و فرمانروایان قدیم میناب براین بوده است که با اظهار سرسپردگی مانع از تهاجم اقوام مهاجم به مرکز فرمانروایشان می‌شدند. در میناب قدیم این منافع اقتصادی بود که خط مشی سیاست را مشخص می‌کرد.

با ورود نئارک به میناب و شنیدن خبر حضور اسکندر در نزدیکی میناب آن زمان، حاکم این منطقه «معجلاً روانة اردوی اسکندر شده که مژدة ورود وي را به اسکندر بدهد.» (همان، ص 322) اسکندر از شنیدن خبر سلامتی سردارش خرسند گردید و نخست به حاکم میناب انعام و پاداش داد، اما چون مدتی گذشت و نئارک به حضور وی نرسید، اسکندر، حاکم میناب را خواسته، مورد مواخذه و سوال قرار داده است: «که چرا این دروغ را گفتی؟».

حاکم میناب هر چه می‌خواست درستی گفتة خود را ثابت کند، نتوانست. لذا اسکندر دستور حبس وی را صادر کرد. حاکم میناب در زندان به اسکندر پیغام داد که احتمالاً نئارک راه را گم کرده است. ازاین رو اسکندر عده‌ای را به استقبال سردار خود فرستاد. «بعضی از این اشخاص در دو منزلی اردوی اسکندر به شش نفر رسیدند که گیسهای بلند شانه نکردة ژولیده‌ای داشتند، بدنهای ایشان لاغر و رنگ چهره رفته با لباسهای مندرس شده بودند.» (همان، ص 323) فرستادگان اسکندر در ابتدا نئارک و سپاهیان وی را نشناختند. لذا در پاسخ نئارک که از آنها پرسید اردوی اسکندر در کدام سمت است؟ «جوابی گفتند و از یکدیگر گذشتند» پس از طی مسافتی، ارشیاس، یکی از سرداران همراه نئارک گفت: «یقیناً این اشخاص که ملاقات کردیم به استقبال و جستجوی ما آمده‌اند، نشناختن ایشان ما را استعبادی [استبعادی] ندارد، زیرا که لباس و هیئت ما طوری نیست که شناخته شویم، بهتر این است که خود را به این اشخاص بشناسانیم .» نئارک مستقبلین را که هنوز دور نشده بودند، فرا خواند و مشخص گردید که آنها یونانی‌اند. فرستادگان اسکندر، نئارک و پنج همراه وی را سوار عراده کرده به اردوی اسکندر بردند. اسکندر حدود سه هزار نفر را به سرداری نئارک برای شناسایی دریاهای شرق روانه کرده بود و نئارک به وی اطمینان داد که همگی قشون و ناوگان وی در صحت و سلامت است.

نئارک خطاب به اسکندر گفته است:

«پادشاها قسم به رب‌النوع کوه التب [المپ] که یک نفر از ملاحان و قشون تو کشته و تلف نشده‌اند و تمام کشتیهای تو با عساکر در بندر مینا متوقف‌اند.» (همان، ص 324)

اسکندر چنان از گفتة نئارک خوشحال شد که گفت «هرگاه تمام زمین مفتوح من می‌شد، به قدری که از دیدن نئارک و سلامتی قشون خودم خوشحال شدم، خوشحال نمی‌شدم.» با رسیدن نئارک به اردوی اسکندر، وی حاکم میناب را که محبوس شده بود، از زندان آزاد کرد و به او انعام و پاداش زیادی داد و وی را روانة مقر فرمانروایی خود در میناب نمود. بعد از آن اسکندر قربانیهای زیادی برای الهة ژوپیتر و حرول و نبطون نمود و از سپاهش سان دید و تاجی از گل بر سر نئارک گذاشت. پس از چند روزی، نئارک از اسکندر خواست تا اجازه دهد به سفر خود در خلیج‌فارس ادامه دهد. از اینرو «با جمعیت قلیلی به طرف میناب راند.» درمیانة راه، طوایف بلوچ که همواره میناب را مورد تهاجم و تاخت و تاز خود قرار می‌دادند، به وی و همراهانش حمله کردند. با این حال نئارک با زحمت فراوان خود را به میناب رساند و بعد از چند روزی به جزیره‌ای خالی از سکنه رسید که موسوم به آرقانا (لارک) بود. بعد از آن اگریپس بوده که هرمز فعلی است و سپس آراراکتا که همان جزیرة قشم فعلی است.

سدیدالسلطنه در گزارش سفر نئارک به این منطقه در همه جا لفظ مینا را به کار برده که منظور میناب فعلی (به گویش محلی مینو) است. اما معلوم نیست که نئارک که معمولاً نامهای یونانی را برای شهرهای ایرانی به کار برده، این بندرگاه را به چه نامی خوانده است.

اسکندر نه تنها به بندر میناب آسیبی نرساند، بلکه حتی به حاکم آنجا هدایایی هم داده است. به نظر می‌رسد در روزگار سلوکیان و سپس اشکانیان از اهمیت میناب کاسته شده و کم‌کم رو به ویرانی نهاده است، تا اینکه در روزگاران ساسانیان این شهر مجدداً تجدید بنا گردید و با نام هرموز خوانده شد.

نام قدیم میناب را خورمغ نیز نوشته‌اند. خور به معنی لنگرگاه و کانالی است که از دریا به سوی خشکی کشیده می‌شد، تا کشتی‌ها ازگزند توفان در امان باشند و همچنین بتوانند به راحتی تا مرکز شهر حرکت نمایند. مغ نیز در گویش مردم میناب به معنی نخل است. میناب و رودان که در قدیم یک ولایت بوده‌اند، بیشترین سطح زیر کشت نخل در استان هرمزگان را به خود اختصاص داده‌اند. از این رو میناب را در گذشته مغ استان یا مغستان مي‌ناميدند. یا تارونیه هم به دریای مغستان اشاره کرده است. سدیدالسلطنه که شرح سفرنامة تاورنیه را آورده، نوشته است:

«نگارنده گوید همان دریای مغستان صحیح است. چونکه آن ایالت هم مغستان گویند و بندر گودال را حال گوادر گویند و در تصرف مسقط است و مغ ستان یعنی نخلستان و آن ایالت را نخل زیاد است.» (1342، ص 381)

شاید موغستان (مغ‌ستان یا مغستان) همان نام گمشده‌ای باشد که در روزگار باستان به این منطقه اطلاق می‌شده است. به نظر می‌آید که مغ یا مُگ کلمه‌ای عیلامی باشد. عیلامیان که در نواحی خوزستان تا بوشهر نفوذ داشتند با این درخت آشنا بوده و در کتیبه‌های خود تصویر آن را حک کرده‌اند و حتی واژه مُگ نیز در یک مورد به کار رفته است. پوزور اینشوشیناک به دنبال پیروزیهایی که به دست آورد، غنایم زیادی را از شهرها جمع‌آوری کرد. بنابراین، دستور داد پرستشگاه تازه‌ای برای اینشو شیناک (خدای بزرگ شهر شوش) بنا کنند و به منظور زینت دادن آنجا «بفرمود تا چهار مگی (مغ) نقره، طغراهای زر وسیم، یک خنجر بلند و یک تیر بزرگ را که دو سوی آن را سیم‌اندود کرده بودند به عنوان بخشی از ذخایر نذری پرستشگاه در آنجا بنهند.» (کامرون، 1374، ص 32) در یک تصویر که از کتیبه‌های عیلامی به دست آمده، زنانی را با لباس بلند در حال کار کردن در نخلستان نشان داده است. با توجه به وجود مُگ (نخل) در میناب فعلی، بعید نیست که درروزگار باستان نیز این شهر با نام موغستان خوانده شده باشد. این سنت نامگذاری هنوز هم در برخی مناطق از جمله مغ بریمی (مغ ابراهیمی) در میناب، بندزرک در رودان و میناب (زرک نام نوعی نخل است) رواج دارد.

درمنابع تاریخی و جغرافیایی دورة اسلامی از میناب با عنوان هرموز، هرموز کهنه، هرمزکهنه، هارموزیا، ارموزیا، اوموز، ارمز، ارموص، منا، مناو، میناو، مینا، مینو و میناب یاد شده است. از این روایات دو مرحلة تاریخی جدا از هم استنباط می‌گردد. یکی نام هرموز و اسامی مشابه آن است که مربوط به دورة فرمانروایی ملوک هرموز و مدتی پس از آن است. در این دوره میناب ، بندر‌ی آباد و پررونق و مرکز یکی از قدرتمندترین حکومتهای جنوب ایران زمین به لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی بوده است و دورة دوم مربوط به روزگار انتقال مرکز فرمانروایی ملوک هرموز به جزیرة جرون (هرمز فعلی) است.

از این دوره به بعد میناب یک مرحله گُسست و گذار تاریخی را طی نمود و پس از ویرانی که به دنبال انتقال مقر ملوک هرموز روی داد، این شهر مجدداَ احیاء گردید، اما هرگز آن مرکزیت گذشته را پیدا نکرد. از این دوره به بعد نام مینو و اسامی مشابه این نام بدان اطلاق گردید که البته تاریخ دقیق این وجه تسمیه روشن نیست. شاید از روی گزارش منابع متعدد بتوان دوره‌بندی نامگذاری این شهر را مشخص کرد. تقریباً تمامی منابع قرن چهارم تا دهم هجری از اصطخری و ابن‌خردادبه گرفته تا یاقوت حموی، مقدسی، نویسندة ناشناس حدودالعالم، ابن بلخی، ابن‌حوقل، دمشقی، حمدالله مستوفی، میرخواند، خواندمیر، حافظ ابرو، ابن بطوطه، شبانکاره‌ای و... همگی نام این شهر را هرموز نوشته و پس از انتقال ملوک هرموز به جرون (هرموز نو) نام هرموز کهنه را به این شهر اطلاق کرده‌اند.

اصطخری در المسالک الممالک واژة هرمز و هرموز را به کار برده و نوشته است:

«هرمز مجمع بازرگانان کرمان است و فرضة دریاست.» (1340، ص 142)

«از حد مغون و ولاشگرد تا ناحیت هرموز نیل کارند و زیره.» (همان، ص 143)

نویسندة ناشناس حدودالعالم (منبع قرن چهارم هجری که در حدود سال 372 تألیف شده است) نیز نام هرموز را به کار برده و نوشته است:

«هرموز بر نیم فرسنگی دریای اعظم است، جایی سخت گرم است و بارگه کرمان است.» (1340، ص 127)

از گزارش حدودالعالم برمی‌آید که هرموز در فاصلة حدود نیم فرسنگی (سه) دریا بنا شده بود و کشتی‌های تجاری و ماهیگیری از طریق خورهایی که در شهر وجود داشته به آن نزدیک می‌شدند. شاید به همین دلیل باشد که هرموز را خور مغ نیز نامیده‌اند.

مقدسی نیز در احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم از هرموز یاد کرده و نوشته است:

«و هرموز علی فرسخ من البحر شدیده الحر الجامع فی السوق و شربهم من قنی، حلوه و سوقهم جاد و بناوء هم من طین و باس و جکین مدینتان علی مرحله من البحر اصغر من هرموز جامعها فی الاسواق» (1906م، ص 466)

مقدسی هرموز را جزو اقلیم کرمان آورده و شهرهای آباد آن را طین (برنطین فعلی) باس و جکین (جغین فعلی) ذکر کرده است. برنطین، جغین و باس امروزه جزو شهرستان رودان می‌باشند.

حمدالله مستوفی در نزهه‌القلوب (منبع قرن هشتم هجری تألیف به سال 740 ق) نیز به هرموز و هرموز کهنه اشاره کرده و نوشته است:

«هرموز از اقلیم دوم است... برساحل بحر فارس افتاده است و به غایت گرمسیر. اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف حرامی ملک قطب الدین آن را بگذاشت و در بحر به جزیرة جرون شهر ساخته، از هرموز کهنه تا آنجا یک فرسنگست و در هرموز نخل و نیشکر بسیارست. حقوق دیوانیش که بر سبیل خراج به ایران می‌دهد و داخل کرمان است، شش تومان می‌باشد.» (1336، ص 172)

سیدی علی کاتبی دریاسالار عثمانی که در قرن دهم هجری به خلیج‌فارس آمده از دریای هرمز یاد کرده است. البته وی نامی از میناب فعلی (هرموزکهنه) نمی‌برد، اما به جزیرة هرمز اشاره کرده است. هرچند که اطلاعات وی پراکنده می‌باشد. وی در مرآت الممالک نوشته است:

«باری از آنجا (بحرین) هم راه افتادیم و به جزیرة قیس یعنی جزیرة هرمز قدیم رفتیم. ازآنجا به جزیرة برخت (قشم) رسیدیم. همچنین در دریای اخضر که قسمت شرقی دریای هرمز است به چند جزیره سرزدیم.» (2535، ص 45)

شبانکاره‌ای نخستین منبع تاریخی است که از ملوک هرموز با این نام یاد کرده است. وی در کتاب مجمع‌الانساب مقتدای ایشان را «درم کوه» نامی معرفی می‌کند. (1363، ص 215)

محمد درم کوه که به دلیل ضرب سکه درم کوب (درهم کوب) هم نامیده شد، در نیمة دوم قرن پنجم هجری یعنی بین سالهای 450 تا 500 ق / 1058 تا 1106 م حکومت  می‌کرده است. ملوک هرموز اصالتاً ایرانیانی بودند که در نواحی عمان فعلی که در روزگار باستان حد جنوبی سرزمین ایران بود، زندگی می‌کردند و بنا به دلایلی که احتمالاً اختلافات خانوادگی و شاید هم خشکسالی‌های پی در پی و بی‌آبی در حاشیة جنوبی خلیج‌فارس باشد، به هرموز کهنه مهاجرت کردند و در آنجا بنیان حکومت خویش را پی نهادند. همزمان با حکومت درم کوه در هرموز، ایران شاه (495- 494ق/ 1101-1100 م) و سپس ارسلان شاه (536-498 ق / 1141-1104 م) در کرمان و جلال‌الدین چاولی (510-502 ق/ 1116-1108 م) و سلطان سلجوق (5154-510 ق/ 1121-1116 م) در فارس حکومت داشتند.

پس از محمد درم‌کوه (درمکوب)، سلیمان، عیسی جاشو، لشکری، کیقباد، عیسی، محمود، شاهنشاه و شهاب‌الدین ملنگ به حکومت رسیدند. بعد از شهاب‌الدین ملنگ، تاریخ فرمانروایی ملوک هرموز در پرده‌ای از ابهام قرار گرفته است. معلوم نیست که بعد از وی فرمانروایی به برادرش علی و یا فرزندانش (نصرت رکابدار و سیتال خاتون) منتقل شده است. اما از گزارش منابع برمی‌آید که علی دارای سه فرزند به نامهای احمد، عیسی و سیف‌الدین ابانصر بوده است. سیف‌الدین دختری به نام بی‌بی بانضر، احمد پسری به نام رکن‌الدین محمود و عیسی نیز فرزندی به نام شهاب‌الدین محمود (محمد) داشته است. این شهاب‌الدین محمود دوازدهمین نفر از سلسلة فرمانروایان ملوک هرموز است که در منابع از آنها با عنوان ملوک قدیم هرموز یاد شده است. تاریخ وفات شهاب‌الدین را سال 641ق / 1243م ذکر کرده‌اند. شبانکاره‌ای نخستین منبعی است که از این دوازده نفر با عنوان ملوک قدیم هرموز یاد کرده است. (1363، ص216-214) بعد از این، یک دورة گُسست و فترت در تاریخ ملوک هرموز وجود دارد تا اینکه منابع خبر از فرمانروایی محمود قلهاتی با عنوان سیزدهمین پادشاه هرموز داده‌اند. وي و جانشينانش به عنوان «ملوک جدید هرموز» معرفی شده‌اند.

 این وجه تسمیه به درستی معلوم نیست، اما شاید به این دلیل باشد که وی قدرت ملوک هرموز را مجدداً احیاء و قلمرو هرموز را گسترش داده است. در سال 671ق/ 1272 م سنقر‌شاه به تحریک اتابک فارس، علیه محمود قلهاتی عصیان کرد و با کشتن محمود قلهاتی بر هرموز مستولی گردید. اعتمادالسلطنه در تاریخ منتظم ناصری نوشته است: «این اولین شخص از ملوک هرمز است» (اعتمادالسلطنه،1357، ص231) اعتمادالسلطنه، سنقرشاه را اولین شخص از ملوک جدید هرموز معرفی کرده است. روایتهایی که در منابع ذکر شده، بسیار متنوع است. چنانکه در مورد انتقال مقر حکومتی فرمانروایان هرموز به جزیرة جرون روایتهای متعددی بیان شده است. سدیدالسلطنه بهاءالدین ایاز را «موسس سلسله» (احتمالاً ملوک جدید هرموز) و شمس‌الدین را شخصی معرفی می‌کند که «جزیرة هرمز را پایتخت نمود.» (1342، ص 733) دمشقی در نخبه‌الدهر علت انتقال مرکز قلمرو ملوک هرموز را «فتنة تاتاری» دانسته است. (، ص1923م، ص 137)

حمدالله مستوفی در نزهه‌القلوب انتقال مقر ملوک هرموز را در زمان «ملک قطب‌الدین» و علت آن را از «خوف حرامی» دانسته است. (1336، ص 172) سدیدالسلطنه،  حمدالله مستوفی را معاصر ملک فخرالدین معرفی کرده (1342، ص 733) و در نقل روایت مستوفی دچار اشتباه شده و نام ملک قطب‌الدین را که حمدالله مستوفی ذکر کرده (مستوفی 1336، ص 172) به اشتباه ملک فخرالدین آورده است. (سدیدالسلطنه، 1342، ص 269). صاحب روضه الصفای ناصری روایت کرده است که:

«درسال هفتصد و نود و هشت سلطان محمد، نوادۀ امیرتیموراز طرف آن پادشاه با جنود خود به حدود هرمز کهنه رسید، و قلاع هفتگانۀ آن اطراف، مانند: تنگ زندان، شامیل (شمیل)، مینا، تزرگ، منوجان و تازیان را کوبیده، محمد شاه حکومت هرمز داشته و به جرون پناه برد.» (سدیدالسلطنه، 1342، ص 262)

با این حال سدیدالسلطنه روایت دیگری از روضه الصفا (جلد 8) ذکر کرده که رضاقلی خان هدایت نوشته است:

«در ایام اتابکان سلغریه، شهاب‌الدین ایاز از فروع آن طایفه جزیره را از ملوک قیس که تصرف کرده بودند، ابتیاع کرده، در آنجا مدینه‌ای بنا نهاد.» (سدیدالسلطنه، 1342، ص 3\_262)

انتقال مقر فرمانروایان هرموز در زمان بهاء‌الدین ایاز بوده است. از اینرو برخی منابع از وی به عنوان «مؤسس سلسله» و برخی منابع دیگر نیز از سنقرشاه به عنوان «اولین شخص از ملوک هرموز» یاد کرده‌اند، برای این که روزگار وی را، آغاز یک تاریخ قرار دهند. چرا که در زمان سنقرشاه پرتغالی‌ها بحرین را از سیطرۀ ملوک هرموز خارج کردند. (سدیدالسلطنه، 1342، ص 733)

با انتقال مرکز حکومت به جرون که از آن پس هرموز خوانده شد، هرموز در خشکی ویران گردید و منابع از آن با عنوان هرموز کهنه یاد کرده‌اند. بعد از طی یک دورۀ زوال و فترت هرموز کهنه مجدداً احیا گردید و با نام مینو، منا،مناد، مینا و میناب شهرت پیدا کرد. نخستین اطلاع در مورد نام میناب مربوط به گزارش فتح هفت قلعه در جنوب ایران به وسیلۀ سپاه امیرتیمور گورکانی است که یکی از نوادگان وی فرماندهی آن را به عهده داشته است. در این گزارش آمده که سپاه تیمور قلعۀ تزرگ (تزرج) در حاجی‌آباد، قلعۀ شمیل، قلعۀ میناب، قلعۀ تنگ زندان، قلعۀ منوجان و ... را فتح نموده است. این گزارش مربوط به قرن ششم هجری است. دومین اطلاع در مورد این وجه تسمیه، مربوط به سال 929 ق/ 1523 م است که پرتغالی‌ها پس از تصرف جزیرۀ هرموز، محمدشاه را به پادشاهی برگزیدند و قراردادی موسوم به قرارداد میناب را با وی منعقد و به موجب آن مقرر گردید که محمدشاه مطیع فرمان پادشاه پرتغال باشد، در مقابل نیز پادشاه پرتغال از وی در برابر تجاوز دیگران دفاع نماید. در اوایل دورۀ صفویه (روزگار شاه اسماعیل صفوی) میناب شهری آباد بوده است.

گزارش سوم پیرامون نام میناب به روزگار شاه عباس صفوی باز می‌گردد که امامقلی خان با انگلیسی‌ها قرارداد میناب را به منظور اخراج پرتغالی‌ها از بنادر و جزایر جنوب (قشم و جرون یا بندرعباس بعدی) امضاء کرد. این قرارداد را باید قرارداد دوم میناب نامید. چرا که قرارداد اول را پرتغالی‌ها با محمدشاه پادشاه هرموز به امضاء رسانده بودند.

به روزگار قاجاریه میناب جزو بلوک ستۀ عباسی به شمار می‌آمد. بلوک سته، عبارت بوده از خمیر، محال، شمیلات، میناب، بیابان و بلوچی. بخشی از عباسی تحت ادارۀ حکومت مرکزی و بخش دیگر در ادارۀ معین‌التجار بود که میناب نیز جزو بلوکی بود که تحت ارادۀ معین التجار قرار داشته است. معین التجار بابت اجارۀ خود هر ساله مبلغی را به دولت پرداخت می‌کرد که اجارۀ میناب به اسم دوازده هزار تومان بود که با تخفیف، عملاً چهار هزار تومان پرداخت مي‌شد (سدیدالسلطنه، 1342، صص 3\_2)

در برهه‌ای از تاریخ نیز شیوخ مسقط ادارۀ میناب را به دست گرفتند در این زمان قلعۀ هزارۀ میناب (بی‌بی مینو) مقر حکومت شیوخ مسقط بود. شیخ سیف بن نبهان که از طرف سید سعید سلطان به حکومت عباسی فرستاده شد، در زمان «وزارت زکی‌خان نوری هم شمیل و میناب را جزو خود نمود.» (همان، ص 277) پس از اخراج اعراب، کسانی از سوی دولت مرکزی ادارۀ میناب را به عهده گرفتند.

به روزگار قاجاریه تیو (تیاب) بندرتجاری میناب محسوب می‌شد. این بندر در محل هرموز کهنه واقع شده است و در گذشته گمرکخانه‌ای داشته است. (همان، ص 45)

میناب در طول تاریخ بارها مورد تهاجم اقوام دور و نزدیک قرار گرفته است که از آن جمله می‌توان به غارتگری بشاگردیها، روباریها و بلوچها اشاره کرد. برخی منابع تاریخی، علت انتقال مقر فرمانروایان هرموز به جزیرۀ جرون را حملۀ دزدان و «حرامی» دانسته‌اند. (مستوفی، 1336، ص 172)

 فصل سوم

اقوام در تاریخ میناب

اقوام در تاریخ میناب

بدیهی است که در سرزمین هرمز اقوام کهن و با سایقه طولانی که همیشه یار و مدد کار حکام بودند وجود داشتند .که بدین شرح است .

1- حبشیان آسیایی

 2- بلوچ

 3- کوچ

حبشیان آسیایی که به سیاه پوستان و بومیان میناب و رودان و…می گفتندحبشیان آسیایی دو نژاد متفاوت در منطقه هرموز موجودند یک دسته رنگ تیره دارند نه زیاد سیاه باشند و موهای مجعد و بلند دارند و اغلب نه چاق ونه لاغر و متوسط القامت هستند و بینی های تقریبا بلند دارند که سابقا خرید و فروش نمی شدندو اینان بومی و ایرانی الاصل بحساب می آیند و اصلی ترین مردمان ساکن در هرموز می باشند.

دومین گروه از سیاهان که اصالتا ار آفریقا به سرزمین هرموز آورده می شدندو مشخصات ظاهری آنها به این شرح است :بدنی تنومند،ابانی کلفت ،چشمانی زرد رنگو داندانهای سفید دارندو بینی های پهن و موهای مجعد و فر دارندو اینان را در محلی در شرق قلعه میناء(میناب)معروف به قلعه زنگیان جمع می کردند و به کشورهای شرق،افغانستان،کرمان

سیستان،آسیایی میانه به عنوان برده صادر و می فروختند.حبشیان آسیایی از همان ابتدا شمشیر

زنان بی بدیل برای حکام هرموز به حساب می امدند.

قوم بلوچ که حدود پنج هزار سال پیش از اطراف سواحل خزر ،گیلان به این منطقه مهاجرت یا تبعید شده و در قوم در آویدی هندوستان ادغام و در نژاد آنها مستهلک گشته و نام آنها در اواخر دوره هخامنشیان در تاریخ دیده می شود.

قوم کوچ شامل مردمان جیرفت ،رودبار،کهنوج،منوجان،بشاگرد( یکی ازبخش های میناب) و آنهائیکه زبان مشترک و بنام مُن مارزی گال معروف هستند می باشنداین قوم از مناطق کشور اوکراین به شمال کشور سوریه تبعید شده و تبدیل به نژاد کرد گشته و چون ملتی شرور ،آدمکش ،جنگجو بودندمورد بی مهری سلاطین قرار گرفتند و حدود چهار هزار پانصد سال پیش از کردستان به کرمان تبعید شده و در حوزه جیرفت اسکان یافته و سپس به رودبار ،کهنوج و بشاگرد پراکنده شدند.

نام آنها کوچ ،کوچمان،کوچمی،کوچجان و کوچخ بوده است و در اواخر دولت ساسانی نام آنها در تاریخ مشاهده می شود و آنها مردمانی شرور بودند که پیاده و به طور دسته جمعی طی طریق می کردند و جهت غارت مردمان به مناطقی دور دست چون سیستان ،کویر ،خراسان ،افغانستان،ری( تهران کنونی)،اصفهان،فارس و حتی تبریز رفتنه اند و این مردمان به همراه حبشیان و بلوچ ها یار و مدد کار حکام هرموز محسوب می شدند.

آخرین قوم که در این منطقه بعد از اقوام مذکور قدرتمند و همیشه یار و مدد کار حکام هرموز محسوب می شدند قوم "قوم عرب بنی احمدی"است.

فصل چهارم

آداب و رسوم

داب و رسوم شهرستان میناب

  

آنهایی كه به میناب سفر كرده‌اند، اولین چیزی كه در برخورد با مردم آنجا احساس می‌كنند، خونگرمی و مهربانی مردم این منطقه است، كه البته به ریشه تاریخی این منطقه بر می‌گردد؛ چرا كه خلیج‌فارس از روزگاران قدیم، محل رفت و آمد و ارتباط اقوام مختلف و دریانوردانی بود كه با آداب و سنن مختلفی پا به این سرزمین می‌گذاشتند.

****اگر در خیابان‌های شهرستان میناب از جمله مركز آن - قدم بزنید، مردان را با لباس‌های عربی به رنگ سفید و بلند و زنان را با لباس‌های مشكی و روبند چرمی و شلوار محلی می‌بینید. در تمامی شهرهای جنوبی هرمزگان، زنان و دختران، نقاب بر چشم دارند كه در زبان محلی به آن (برکه) می‌گویند. 97 درصد مردم این شهرستان، فارسی زبانند و سه درصد باقی مانده به گویش‌های عربی، هندی و انگلیسی صحبت می‌كنند كه به خاطر تردد بازرگانان خارجی در این منطقه است.

مردم میناب برای جشن‌ها و اعیاد، برنامه‌های مفصلی تدارك می‌بینند كه از آن جمله باید به <عید قربان> اشاره داشت. در این روز، اهالی شهرهای میناب، صبح زود از خواب بلند می‌شوند و بر سر مزار اقوام و آشنایان می‌روند. سپس به خانه می‌روند، غسل می‌كنند و به مسجد می‌روند و تا آمدن امام مسجد، تكبیر می‌گویند. در این روز اگر دو نفر با یكدیگر قهر باشند، روی یكدیگر را می‌بوسند و آشتی می‌كنند، سپس دید و بازدیدها شروع می‌شود و تا سه روز ادامه پیدا می‌كند. اهالی میناب عید فطر و مراسم 15 شعبان را هم بسیار باشكوه برگزار می‌كنند.

مراسم محلی

آداب و رسوم مردم میناب، به علت همجوار بودن با دریا و تماس كم آنان با مردم داخل فلات ایران، به آداب و رسوم دیگر نقاط ایران شباهت‌های كمتری دارد و شاید به این خاطر باشد كه كمی عجیب و غریب جلوه می‌دهد. از مراسم مهم این منطقه ایران می‌توان به مراسم زار، قبله دعا، قربانی برای بارش باران، زنبیل گردانی، دعا در امامزاده ها و مولودی‌خوانی اشاره داشت.

مراسم (زنبیل‌گردانی) اگر بچه‌ای تا دو سالگی نتواند راه برود، پدر و مادرش یك روز بچه‌های همسایه را خبر می‌كنند، فرزند خودشان را در یك زنبیل كه با برگ درخت خرما بافته شده قرار می‌دهند و كودكان همسایه با نظم خاصی دو طرف زنبیل را می‌گیرند و اشعاری می‌خوانند تا بچه، هر چه زودتر شروع به راه رفتن كند.

فصل پنجم

 صنایع دستی

**صنایع دستی**

  

بطور کلی صنایع دستی در شهرستان میناب را به سه گروه می توان تقسیم نمود:

1. صنایع دستی سفالی
2. صنایع نخیلاتی
3. پوشاک سنتی

وباز هم می توان آنها را به دو دسته صنایع رایج و فعال و صنایع فراموش شده طبقه بندی نمود. صنایع فعال آن صنایعی هستند که در حال حاضر از رونق و رواج کامل برخوردارند و همچنان به صورت گسترده انجام می شوند و دسته ی دوم آنچنانکه از عنوان مطلب آشکار است صنایعی می باشند که در گذشته رایج بوده اند ولی هم اکنون بکلی فراموش و یا اینکه در مقیاس بسیار محدود و جزئی انجام می شوند. یکی از ویژگی های بارز میناب وجود انواع و اقسام صنایع دستی می باشد که قدمتی چند هزار ساله دارند و قبل از عصر فلز و ماشین در شهر میناب رواج داشته. سازندگان آن صنایع دستی طی یک هفته وسایل ساخته شده خود را از روستاهای دور و نزدیک جهت معاملات پایاپای یا خرید و فروش به مرکز شهر می آوردند و در پنج شنبه بازار آن که شهرتی جهانی داشته به معرض فروش می رسانده ا ند.

میناب از جمله شهرهایی است که در مورد صنایع دستی دارای امکانات بالقوه فراوانی است و در گذشته قدمت بالایی نیز داشته است و باعث تاسف است که خیلی از این رشته ها از بین رفته اند ویا در حال نابود ی اند ؛ در حالی که نیروهای انسانی فراوانی در این روستاها  بدون شغل هستند و با توجه به اینکه صنایع دستی در مناطق روستایی این شهر قابل توسعه بوده می توان با رساندن خدمات فنی به آن تعداد رشته هایی را که کمبود مواد اولیه در آنها وجود ندارد  را احیا و پس از هدایت در جهت همگانی شدن مصرف محصولات  کوشید.

خیلی واضح است در صورت افزایش تقاضا ، تولیدات صنایع دستی حتی صنایعی که روبرو با نابودی بود ه اند نیز افزایش خواهد یافت؛ واین امر میسر نمی شود مگر با تبلیغات گسترده برای مصرف صنایع دستی بومی .

شکی نیست هر شهری که صنایع دستی بیشتری داشته باشد نسبت به دیگر شهرها متمدن تر  و پر پیشینه تر  و با فرهنگ تر است و یکی از ویژگی های میناب متمدن وجود  انواع صنایع دستی است که حتی قبل از عصر فلز در این شهر پر جنب و جوش و پر افتخار رواج داشته است . حصیر بافی از رایج ترین و معمول ترین صنایع دستی و تولیدات سنتی شهرستان میناب است ، وجود نخلستان ها و درختان فراوان خرما این فرصت را برای مردم میناب فراهم آورده تا با شاخ و برگ آن  درختان به تولید و بافت گونه های مختلف حصیر بپردازند ، حصیر ها بر حسب نیاز مواد استفاده  به گونه های مختلفی  بافته می شوند ، بافت زبر و خشن و زمخت با تار و پود درشت و زخیم برای برپا ساختن کپر  و بافت ظریف برای فرش نمودن و تزئین داخل کومه است.حصیر بافان میناب بیشتر در مناطق :  بشاگرد ، بهمنی ،نصیرائی، محمودی ، چلو و دیگر روستاهای اطراف سکنی گزید ه اند و شیوه کار بدین ترتیب است که ابتدا شاخه های جوان و زائد درخت خرما را هرس می نمایند و پس از تبدیل نمودن  به نوارهای باریک مدتی آن ها را در معرض نورآفتاب قرار می دهند تا خشک و زرد رنگ گردند ؛ آنگاه رشته ها را در آب می خیسانند تا خوب نرم و انعطاف پذیر شوند ، محصولی که به دست می آید د ر واقع مواد اولیه  و اصلی تولید و ساخت و با فت ا نواع فر آورد ه های حصیری را تشکیل می دهد و متناسب با محصولی که قصد ساخت  و تولید آن را دارند ، از انواع خاصی از آنها استفاده می نمایند .

سفالگری نیز در روستاهای شهوار ، گوربند و حکمی میناب سابقه ی کهن دارد ، کوره های زمینی و چرخ سفالگری دستی که شکل و فرم آن به دوران کهن برمی گردد خود گواه این مدعاست.سفالگران روستای شهوار هنوز به شیوه ای که از نیاکانشان آموخته اند به حرفه ی سفالگری مشغولند این حرفه در این منطقه دارای پیشینه ای بس کهن می باشد ، شکل و فرم چرخ های سفالگری ساده دستی، کوره های زمینی ، ابزارهای ابتدائی و نیز نحوه ی ساخت سفالینه ها چهره ی زندگی  مینابیان دنیای باستان را در ذهن ا نسان تداعی می کند.

پوشاک سنتی

 

**برقع**

برقع یا نقاب پوششی است که هم به عنوان حجاب و هم محفوظ ماندن ازنور خورشید استفاده می شود. یراساس رنگ آن می توان تشخیص داد فردی که از آن استفاده می کند ،ازدواج کرده یا نه ویا حتی شوهرخود را ازدست داده اند ، مثلا دختران ازبرقع هایی نارنجی یا زرد ، خانم های جوان متاهل و تازه عروسان از رنگهای قرمز همراه با نارنجی ، خانم های مسن و متاهل از رنگ های دورقاب مشکی و خانم های پیر از برقع های مشکی استفاده می کنند .

**گلابتون دوزی**

دوخت طرح های زیبا و منقش درپارچه با نوارهایی طلایی ، گلابتون نام دارد که در تزئین لباس محلی زنان به کار می رود .

**خوس دوزی**

در این هنر، لباس های محلی را با نوارهای نقره ای رنگ ( خوس ) که ازلابه لای پارچه توری گذرانده اند ، تزئین می کنند .

**سوزن دوزی**

سوزن دوزی یکی از هنرهای مختص این منطقه است که برای تزئین لباس و وسایل دیگر استفاده می شود .

صنایع نخیلاتی

 ![J:\minab\minab56\1162898499_minab[www.daryanews.ir] (6).jpg]()

**حصیربافی**

حصیربافی رایج ترین صنایع دستی میناب است . وجود نخلستان ها و درختان خرمای فراوان فرصت رافراهم آورده تا با شاخ و برگ آن ، گونه های مختلف حصیربافته شود .

**سوند :** حصیری زمخت وخشن است که برای ساخت و برپایی کپر و سقف ساختمان استفاده می شود .

**پری :** ازنظرزبری وزمختی بافت شبیه سوند است واز آن برای بسته بندی خرما استفاده می کنند

**تک :** نوعی زیر اندازنرم وظریفی است که ازالیاف و برگ های باریک ونرم درخت خرما بافته می شود.

**کنتله :** ظرفی گرد ومدور، با درپوش مخصوص برای نگهداری غلات وحبوبات است .

**گفه :** نوعی ظرف است که معمولا برای میوه وخرما استفاده می شود . آن را دررنگ ها وطرح های مختلف می سازند .

**سپ :** سپ شبیه به سینی دایره شکل است که اطراف آن را قابی محکم دربرگرفته واندازه ها ورنگ های مختلفی دارد.

ازدیگرصنایع حصیری می توان به بادبزن ، جاروپیشی ،کندوک هارتی که نوعی ظرف نگهداری آرد است ، کندوک نونی ، هاردکیزکه نوعی الک وغربال است ، کرسی بلی ،دهوک ، کتل ،سرجهله ،مچک و ... اشاره کرد .

**صنایع دستی سفالی**



سفالگری از جمله صنایعی ا ست که در روستا های اطراف میناب از جمله شهوار و حکمی رواج بسیار دارد و بخشی از کالا های پنج شنبه بازار را به خود اختصاص می دهند ؛سفال یکی از قدیمی ترین و مهمترین دست ساخته های هنری بشر است و از آنجا که هنر، تاریخ و شیوه ی زندگی اقوام گوناگون است؛ قدر و ارزش ویژه ای دارد. سفالگری در میناب بویژه در روستاهای شهوار، حکمی و گوربند سابقه ای بسیار کهن دارد . در گذشته ی نه چندان د ور در این شهر سفالگری از رونق و رواج خوبی برخوردار بوده ا ست اما در حال حاضر به دلیل عدم وجود بازار فروش و کاربردی نبودن محصولات سفالی در زندگی مدرن عصر جدید این صنعت کهن را در آستانه فراموشی قرارداده است. اما مهمترین صنایع دستی سفالگری در میناب:جهله، گشته سوز و شمعدان (یک نوع ظرف بخور دادن)، قلیان و سر قلیان، شتر گلی، گدوک (کوزه، آب کوچک) ناودان، گراشی، (ظرف نگهداری خرما) کوار(ظرف آبخوری حیوانات)، برنگ (لیوان آبخوری)، کربه (آفتابه گلی) لوله ممر (لوله ای سفالی برای آبیاری باغ) مرزی آب (لوله ناودانی سفالی) و....که جهت آشنایی خوانندگان ساخت چند نوع از صنایع دستی سفالی میناب در اینجا شرح داده می شود.

**جهله :**

جهله ظرف آب کروی شکل است که گنجایش آن در حدود 12-10 لیتر است جهله به لحاظ نقش مثبتی که دارد هنوز مورد استفاده بسیاری از بومی های این حوالی است.

مهمترین کالای سفالی کوزه آبی به نام جهله است که خواهندگان بسیاری نیز دارد، این کوزه را به صورت گرد و مدور کروی شکل که دارای گردنی استوانه ای است می سازند و برای حمل و نگهداری آب به ویژه برای خنک نگه داشتن آن به کار می رود ؛ جهله  بنا به شکل و ترکیب آن انواع مختلفی دارد :

1- جهله گردن غزالی ، به جهله ای گفته می شود که گردن استوانه ای آن بلند است

2- بوکو ، جهله ای که فاقد گردن باشد

3-گدوک ، جهله ای که کف آن صاف می باشد .

4-یتیمک ، جهله ای بسیار کوچک می باشد.

5- جهله مرک، جهله ای است که گردن آن به نسبت کوتاهتر است.

**کوره**

کوره های پخت سفال در میناب شکل بسیار ساده و ابتدایی دارد و برای ساخت آن ابتدا حفره ای به قطر دو متر حفر می نمایند و در زیر آن آتشخانه ای جهت سوزاندن هیزم در نظر می گیرند. سفالگران هر هفته یک بار دست ساخت های خود را در کوره می گذارند، سپس کناره و دها نه کوره را به وسیله لایه های ورقه مانندی که از الیاف درخت خرما به نام سیس به اضافه گل تهیه شده که کرا  نامیده می شود گل اندود می کنند، تا بدین ترتیب جلو هدر رفتن حرارت گرفته شود. جهله ها را در طبقه فوقانی می چینند و روی آنها را با ظرفهای ضایعاتی و شکسته می پوشانند سپس در بخش زیرین کوره مقداری هیزم که شامل شاخ و برگ درخت خرماست قرارداده و آتشخانه را روشن می کنند، کوره 4 تا 5 ساعت روشن می ماند سپس خاموش می شود و 24 ساعت پس از خاموش شدن کوره، جهله ها را از داخل آن بیرون می آورند.

**گشته سوز**

گشته سوز ظرفی سفالی است که در کارگاههای سفالی ساخته و وارد بازار مصرف می شود ؛گشته سوز هم د ر دکورا سیون منزل استفاده می شود و هم در آن گشته وا سپند سوزا نده می شود.

فصل ششم

زبان شناسی

زبان شناسی

متاسفانه طی چند دهه اخیر بعلت گسترش وسائل ارتباط جمعی(که اکثرا فارسی زبان ومبلغ فرهنگ حکومت مرکزی هستند) و مهاجرت گسترده به استان وگسترش جمعیت غیربومی واز طرفی محدودیتها و نبود فضا و اهرمهای لازم برای تبلیغ و اشاعه فرهنگ بومی ،باعث گشته که حتی خود مردم بومی هم به فرهنگ  مرکز گرایش پیدا کنند و والدین با بچه هایشان ازکودکی به زبان فارسی ( ان هم لحجه تهرانی ) گپ بزنند  ، متاسفانه این گرایش در بین طبقات بالا وتحصیل کرده ( دیپلم به بالا) به شدت وحدت بیشتری به چشم می خورد ،  در بین نیمی از طبقه متوسط و اکثریت طبقه زحمتکش ( کارمند ،کارگر ، جاشو وماهیگیر)  گرایش گریز از فرهنگ بومی کمتر به چشم می خورد.

گویش مینابی، در شرق با زبان بلوچی (مکرانی ) همسایه است و در شمال با  گویش بشکردی و در غرب گویش بندرعباسی  . در غرب استان هرمزگان  گویشهای مختلفی وجود دارند ( لنگه ای ، بستکی ،جناحی و...) که همگی متاثر از گویش لارستانی می باشند .

گویش لارکی (کمزاری )  منبع بکری است برای بررسی و می تواند  کلیدی باشد  برای شناختن گویشها و  ریشه بخشی از واژگان هرمزگان مورد استفاده قرار گیرد.

مالچانووا زبان شناس معاصر بنیاد (موسسه) زبانشناسی فرهنگستان روسیه، عقیده دارد که کمزاری یکی از لهجه‌های است. با این حال کومزاری شباهت‌های زیادی نیز با گویش مینابی دارد .

 گویش بندرعباسی ،گویشی است بین گویش مینابی و لارستانی،این گویش به لحاظ دامنه ی واژگانی به گویش مینابی نزدیکتر است وتفاوتهای این دوگویش بیشتر دردستگاه فعلی است.

برخی از  واژگان هرمزگانی  به همراه  لنج ها بار سفر بسته  اقیانوسها پشت سر نهاده وحتی خط استوا عبور نموده و در نیم قاره  جنوبی افریقا ،ماندگار شده اند.

 خَوه= خواهر  ،برار =برادر    و ...... کماکان در شرق افریقا  بکار برده می شوند .

برخی واژگان هرمزگانی ریشه تاریخی در ارتباط فرهنگی  با هند باستان دارند .

 مثل جوتی= کفش ، بایی=پدر بزرگ

 بعضی واژگان هرمزگانی ریشه در زبانهای پرتغالی،اسپانیای و انگلیسی دارند و یادگار حضور دولتهای استعماری در منطقه می باشند .

 مثل کمیس =پیراهن که از کلمه شمیس پرتغالی ، فرانسوی گرفته شده ااست یا بندیر= پرچم که یک کلمه اسپانیای است  ویا مکینه = موتور لنج از زبان ایتالیای گرفته شده است.

فصل هفتم

ضرب المثل ها

ضرب المثل

 ضرب المثل عبارت از یک مفهوم اخلاقی ست که در لفافه ی یک داستان توصیف شود . و امثال وحکم، عصاره ی فرهنگ ملی و سرآمد حکمت باستانی است که در عبارتی موجز و به تعبیر حافظ « به لفظ اندک و معنی بسیار» آداب، منش و فطرت یک ملت را نشان می دهد.ضرب المثل ها ، از دل جامعه برخاسته و لاجرم در دل گویشوران می نشیند . به همین دلیل ، یکی از آرایه های معنوی در ادب پارسی « ارسال المثل » یا « استعاره های تمثیلی » است و آن توسل شاعر یا نویسنده به امثال سائره یا کلمات قصاری ست که به سبب روانی الفاظ و روشنی مفاهیم و معانی ، در ذهن  مخاطبان خوش نشسته باشند و در گفتمان های گفتاری و نوشتاری به کار روند .

هر مثلی را حکمتی است و در آن منطقی نهفته است، مثل ها به مثابه گنجینه هایی گرانبها و ارزشمند هستند که از نیاکان  باقی مانده است، مطالعه ضرب المثل ها به ما نشان می دهد که نیکان ما چگونه می اندیشیدند و در خصوص رویدادهای مختلف چگونه فکر می کردند. ارزش های مثبت و منفی آن ها چگونه بوده وباورهای آنان نسبت به جامعه چگونه بوده است؛ و مروری بر ادبیات شفاهی ما بویژه در حوزه ضرب المثل ها نشان می دهد که نیاکان ما نیز نسبت به این مقوله بسیار مهم ، صریح و ظریف عمل کرده اند ، و ضرب المثل های متنوع و زیبایی که هر کدام از آن ها دنیایی از تجربه را در دل خود پنهان داشته اند را به طور بسیار ماهرانه به نسل های بعد منتقل کرده اند.

**ـ یزد دورن ول گز دو نین**

معنی:  شهر یزد دور است  ولی درخت گز که دور نیست .

گفته اند که در دوران گذشته شخصی در بین روستائیان لاف می زد که  پدرم به شهر  یزد سفر کرده  و در آنجا از روی صد درخت گز پریده است. حاضران گفتند برو پدرت را بیاور تا همان  کار را در اینجا انجام بدهد ؛ چرا که اگر شهر یزد دور است اما درخت گز که در دسترس  است .

این ضرب المثل در مقام پاسخ به افراد لاف زن و یاوه گو کاربرد دارد .

**ـ اگه نمکه انگشتی بسه**

معنی :  اگر نمک بود همان مقدار کمی که خوردم کافی بود .

گفته اند که شبی دزدی به  خانه ای  رفت و وسایل خانه را جمع کرد اما هنگامی  که قصد  رفتن کرد چشمش به گرد سفیدی افتاد ، نزدیک شد  و قدری چشید  تا بداند  چیست ، و چون دانست که نمک است هرچه را برداشته بود به جای خود برگرداند و گفت :  من نمک صاحب خانه را خورده ام  و نمک خورده او شده ام  ، پس جایز نیست  که چیزی از خانه او بدزدم .

ـ \* زنی خوبن که نون اکنت   /  آتش تو کودن  بون اکنت

معنی : زنی خوب است که خودش در آتشدان ، آتش را روشن می کند  و نان می پزد .

مفهوم عامیانه : زن خانه دار خوب است .

ـ \*  زن بیوه بکن که مال داره /   شب و نیمه شبی چنگال داره

معنی : با زن بیوه ازدواج کن که مال و دارایی دارد  و در خانه اش همیشه ، چنگال (نوعی شیرینی ) هست .

مفهوم عامیانه : زن بیوه مال و تجربه دارد .

ـ  \* دلم خوشن که زن بگم   / پاپتی دنبال سغم

معنی:  به آن دل خوش کرده ام که همسر ارباب  و شخص ثروتمندی هستم، اما با پای برهنه به دنبال سگ ها می دوم .

مفهوم عامیانه : کسی را می گوید که در تصور دیگران خوشبخت است اما زندگی نابسامانی دارد.

ـ \* مرد مگه خودی تجک ببوت

معنی: انسان مگر خودش از کارش شرمنده باشد و پشیمان شود که با حرف و نصیحت خوب نمی شود .

مفهوم عامیانه : کسی که خودش جوهره ی خوب شدن را نداشته باشد واز کارهای خود که برخلاف اجتماع و عرف است دست بر نمی دارد .

ـ \*  مرد دو زنی شو تو مسجد اخووت

معنی: مردهایی که دو زن دارند ، شب ها در مسجد می خوابند .

مفهوم عامیانه : مردهایی که دو زن دارند همیشه سرگردانند .

ـ \* مرد کور ا  خدا  دو چهم بشتری ناوا

معنی: انسانی که کور باشد از خداوند  دو چشم بیشتر نمی خواهد .

مفهوم عامیانه : انسان اگر قانع باشد  به اندازه ی نیاز  و احتیاج خود مسائل را طلب می کند .

ـ \* مرد فخیر  ا  رو اشتر  سغی  اگنت

معنی : مرد فقیر ، روی شتر هم که بنشیند ، سگ  او را گاز می گیرد .

مفهوم عامیانه : مرد فقیر بدشانس است .

ـ \* گووه که ممی تعریفی بکنت  لایق دم بشکیشن

معنی : دختری (عروس) که مادرش از او تعریف و تمجید  کند ، لایق منزل پدرش است .

مفهوم عامیانه : با عروسی که مادرش از او تعریف می کند نباید  ازدواج کرد .

ـ \* گووه ما خودی کورن بهنیشن  که خز لغتی زدی .

معنی : عروس ما خودش از اول کور بود  ولی بهانه آورده اند که لگد خر  چشم او را کور کرده است .

مفهوم عامیانه : دنبال بهانه جویی هستند و بیخود  گناه خود را گردن  دیگران می اندازند .

 ـ \* هنو پی دومار خبری نین /  پی گووه  هویج اکوتید نن

معنی :  هنوز  در منزل داماد خبری نیست در منزل عروس هویج می کوبند .

مفهوم عامیانه : فامیل های عروس عجول  و دست پاچه هستند و کمی هم طمع کار .

ـ \* هر جا که  دحتن ،  خونه ی ممی سوحتن

معنی : هرجایی که دختر است  خانه ی مادرش سوخته است .

مفهوم عامیانه : شوهر دادن  دخترها  کار سختی است .

ـ \*  دحتی که جونن  ا  براری  پیدان  .

معنی: دختری که زیباست از برادرش معلوم می شود .

مفهوم عامیانه : در قدیم به علت اینکه  در میناب ، دیدن  دختر برای اتخاب همسر به همسری آسان نبوده ، گاه با دیدن برادرش  پی به زیبایی خواهرش می بردند .

ـ \* اسب جون ا طویله  رد نابوت و دخت جون ا قبیله

معنی : اسب خوب را کسی نمی فروشد و دختر زیبا نیز در قبیله و فامیل خودشان خواهان دارد .

مفهوم عامیانه : اسب خوب و دختر زیبا ، خواهندگان زیادی دارد .

ـ \* چوکن نه گازین ، ممون  نه خونه ی قاضین .

معنی : پسر بچه ها در حال بازی کردن  هستند  ولی  مادرهایشان در خانه ی قاضی .

مفهوم عامیانه : مادران  از نادانی  و بی توجهی پسران سوء استفاده می کنند .

ـ \* چوک مدی یکی  ات دی همت دی

معنی : پسرهای محمد  را اگر یکی دیدی ، حساب کن همه ی آنها را دیده ای  .

مفهوم عامیانه : شباهت چیزی را می رساند .

ـ \* اگر اطلسی کنی ، کانی بپوشی که دخت گرگا فروشی .

معنی: اگر پیراهن اطلس و گرانبهایی بپوشی باز هم تو  دختر سبزی فروش هستی .

مفهوم عامیانه : اصل و نسب انسان به  خود او  وابسته است نه به لباسش .

برابر فارسی : اگر اطلس کنی کمخا بپوشی     همان سبد به سر ، سبزی فروشی

نظیر : اگر زری بپوشی ، اگر کمخا بپوشی ، همان کنگر فروشی

اشاره به عدم نجابت و اصالت خانوادگی دارد ، که با لباس و تغییر وضع ظاهری ترمیم نمی شود و مثال عربی است که : لا اصل له و لافصل « نه اصل و حسب و نسب درستی دارد  و نه زبان گویا و برنده »

ـ \* اگه  کورن  که دحت ریسن

معنی : اگر نابیناست  ولی  دختر  آقا زاده است .

مفهوم عامیانه : دارای اصل و نسب است .

ـ \* بکن کار و مشو  محتاج خویشان    /  که  مردن به بود از طعن ایشان

معنی : برو کار کن  تا محتاج خویشاوندان نشوی ،  چراکه مردن بهتر از محتاج آنها بودن است .

مفهوم عامیانه : کار کردن بسیار خوب است .

ـ \* وقت گرده چهمون کچلو پرده درده /  وقت کار و بارن  کچلو سر کنارن

معنی : تا نان وجود دارد ، چشمان  کچل دوخته به نان است  ولی  وقت کار که می رسد  کچل را نمی بینی .

مفهوم عامیانه : کچل فرد تن پرور و آسایش طلبی است  و اصلا کار نمی کند .

ـ \* ا  دست  لولی  کس خرده  آهن ناچینت

معنی : از دست لولی  کسی خرده آهن جمع نمی کند .

مفهوم عامیانه :  از دست  فرد خسیس چیزی گیر آدم نمی آید .

ـ \* تا باغ ثمری هه باغپون  دوری ا چرخت .

معنی : تا هنگامی که باغ میوه دارد باغبان  دورش می چرخد .

مفهوم عامیانه :  تا وقتی که  سود و منفعتی از جانب  تو به من می رسد  من دوست تو هستم .

ـ \* ا نخورده  و نبرده  بگری   درد  گرده  .

معنی : هنوز چیزی نخورده  و لی کلیه  درد گرفته است  .

مفهوم عامیانه : هنوز کاری انجام نداده  ولی با مشکلات  زیادی روبرو شده است .

ـ \* خار خوبن سر مغ خودی تیز ببوت .

معنی : چه خوب است که تیغ نخل به خودی  خود تیز باشد .

مفهوم عامیانه :  انسان باید  ذاتا جوهره ی چیزی را داشته باشد .

ـ \* فلانی باری  بار  باغدارن

معنی : فلانی زحمتش به دوش دیگران است .

مفهوم عامیانه : فلانی همه ی کارهایش به عهده ی دیگران است و از  سختی آن خبر ندارد .

ـ \* فلانی مثل  دار رکی پوشن

معنی : فلانی مانند چوب لباس ، رنگارنگ است .

مفهوم عامیانه : فلانی  خیلی  به سر وضع ظاهری اش می رسد و ادعای کلاس  دارد .

فصل هشتم

نوروز در میناب

**نوروز در ميناب**

نوروز ما بُرِنگن گُل نه ميون شنگن

نوروز از مراسم بسيار كهن ايرانيان آريايي و واژه اي بر خاسته از تاريخ ايران زمين است كه به پاس نوشدن طبيعت و روئيدن سبزه و گل شروع مي شود. در اين ايام كتاب هستي اوراق خود را در مقابل ديدگان اهل خرد و نظر م ي گشايد و گردش ايام و گذر ا بودن عمر ر ا به انسان متذكر مي شود.

مجموعه آيين هاي نوروزي از چهارشنبه آغاز مي گردد و با آيين سيزده نوروزي پايان مي پذيرد و همة آن ها با فرودهاي در گذشتگاني كه روزهاي پايان سال براي ديدار خود بر زمين مي آيد پيوستگي دارد. و با حيات طبيعت، روح رفتگان باز مي گردد و چند روز ر ا در سراي دنيائيشان و با بستگان مي گذرانند.

مردم ميناب بر اين باورند: روزي كه حضرت محمد )ص(خلافت ر ا به حضرت علي )ع( سپرد ، نوروز است؛البته براي حفظ جشن نوروز از چشم زخم متحجران تمام مردم ايران روز نوروز ر ا با جشن به خلافت رسيدن حضرت علي)ع(مصادف دانسته اند.

نوروزرسيد از كرم لم يزلي بلبل به شعف خواند به آوازجلي

مرغان هو ا به همديگر مي گويند بخشيد خد ا تخت خلافت به علي

**آداب نوروز**

مردم ميناب در عيد نوروز پيشاني و شاخ گاو و گوسفندان و همچنين درب منازل را با گلك )گل سرخ(رنگين م ي سازند و در اين راستا بر اين باورند كه: زمين روي شاخ گاوماهي قرار دارد و نوروز روزي است كه گاوماهي براي رفع خستگي زمين را از اين شاخ به آن شاخ منتقل مي سازد و احياناً در نوروز اگر زلزله اي رخ مي داد آن را در اثر جابه جا شدن زمين از يك شاخ به شاخ ديگر گاو مي دانستند. نوروز در ميناب اگر زمستان پرباراني داشته باشد، فرح بخش و نشاط انگيز است و سبزه و گياهان زينت بخش فضاي دشت ودمن خواهد بود. در دوران گذشته در شب روز فروردين وسايل خانه از جمله: كوزه هاي سر شكسته، حصير و بوريا را كه كهنه شده بودند دور مي ريختند و سپس به انتظار رؤيت رنگين كمان مي ماندند و بر اين باور بودند كه هرگاه در آسمان رنگين كمان بيايد سال تحويل شده است وآنگاه به پيشاني حيوانات گلك (گل سرخ) مي زدند و پيرزنان و پيرمردان نيز سرخود ر ا حنا مي كردن د و زنان جوان نيز دست و پاي خود را با حنا نقش و نگار مي انداختند. سپس لباس نو مي پوشيدند، زنان نقاب (بُرگه) نو به صورت مي بستند ومردان نيز لُنگ (نوعی شلوار مردانه) مي پوشيدند و زنان همگي بر چشمان خود سرمه مي كشيدند و به يكديگر مژدگاني مي دادند.

در ايام نوروز در باغ هاي اطراف ميناب)روستاي محمودي و نصيرايي( و ديگر روستاها ، گلي به رنگ بنفش مي رويد كه به بهار كو معروف است و معمولا دخترخانم ها و آقا پسرها آن گل ها ر ا به بند مي كشند و به گردن مي آويزند.

در گذشته به هنگام تحويل سال تمام اقوام و طايفه در خانه بزرگ فاميل و يا پدر و مادر جمع مي شدند و شب يخي راه مي انداختند و كهنسالان مجلس نيز چيچكا تعريف مي نمودند و از خاطرات خوش خود وهمچنين از گذر ايام سخن

مي راندند. به هنگام تحويل سال نيز گلهاي نوروزي را كه در فصل نوروز به صورت خودرو مي رويند، مي چينند و در خانه هاي خود مي گذارند وهمينطور برگ درخت انبه و زيتون را در درب خانه هايشان مي زدند. تا كهنگي آنها از بين برود. از ديگر اعمال نوروز در ميناب كه توسط خان مها انجام مي گرفت، رنگ كردن تخم مرغ با گلك بود تا به هنگام تحويل سال نو به كودكان خود هديه دهند و همين طور آنان بر روي آتش محك مي ريختند و همين طور وسط ابروهاي خود را نيز با گلك رنگ مي نمودند و به مانند خال هندي ها زينت مي دادند.

**سبزه نوروزي**

مهم ترين مظهر محيطي نوروز،سبزة نوروزي است كه پيام آور نوشدگي سال و بارزايي طبيعت است. سبزة نوروزي به هنگام فرارسيدن نوروز بايد پيش چشم باشد. مردم ميناب دو سه هفته پيش از نوروز، گندم ، جو، ارزن، ذرت، لوبيا، نخود و ماش را مي كارند. در گذشته نيز با نزديك شدن سال نو هسته خرما را درون خانه هايشان مي كاشتند تا جوانه بزند وسبز شود و در هنگام تحويل سال از آن استفاده كنند.

**پوشاك نوروزي**

بيشتر مردم ميناب به پوشاك نوروزي اهميت مي دهند، گويي تا پوشاك آنها آماده نشود،نوروز نمي رسد. از اين رو بازار پارچه فروشان و لباس فروشان سخت داغ است، چرا كه به هنگام نوروز همه مي خواهند لباسهاي نو بر تن كنند و سال نو را با شادي و رخت نو آغاز نمايند ؛ آن دسته از مردمان كه توانايي خريدن لباس نو ر ا ندارند ، با خود اين شعر ر ا زمزمه مي كنند:

عيد ما نوروز ما كهنه قبا هر روز ما

كه از شعر فوق اهميت دادن به لباس و پوشاك نوروزي به خوبي دريافت مي شود.

خان م ها به هنگام تحويل سال ، بركه هاي(نقاب)خود ر ا دور مي اندازند و بركه هاي نو مي پوشيدند كه البته رنگ بركه ها متفاوت است و از رنگ آن بركه ها به خوبي مي توان فهميد كه آن زن، دختر است، يا بيوه است و يا اين كه شوهر دارد و يا شوهرش مرده و يا اينكه به كدام فاميل وتبار وقبيله وطايفه وابسته است. اما با آمدن نوروز مردمان نيز لنگ هاي كُهنة خود را دور مي انداختند و لنگ ديگري تهيه مي كردند.

**نهادن بوي خوش بر آتش**

قبل از فرا رسيدن سال نو،منازل سرشار از بوي خوش اسفند، كُندِر، گشته، بو ورسي و بو زعفراني مي شد. مردم ميناب از گشته كه يك نوع بخور است براي معطر كردن اتاق ولباس ها استفاده مي كردند، كه البته مواد اوليه براي ساخت گشته را از هندوستان مي آورند و سابقه آن بر مي گردد به زماني كه ميناب (هرمزكهنه)در زمان ساسانيان وارد تجارت جهاني شده بود كه مواد آن عبارتند از: پوچ عود، لوبن، مشك،عنبر، بنت سودان و شكر اهل ميناب بر اين باورند كه اگر به هنگام درست كردن اين ماده خوشبو، شخصي ناپاك از بيرون خانه بيايد و سلام كند ، اين مواد خراب مي شود و در نوروز آن سال بوي خوش نخواهند داشت.

اما از ديگر مواد خوشبو كه در گذشته ودر ايام نوروز مردم ميناب آن را مورد استفاده قرار مي دادند بوورسي است كه از گل سرخ ورس،جوزهندي، گست و كبوت درست مي كردند. رنگ اين ماده سفيد است و در ظرف در بسته نگهداري مي شود. در گذشته خانم هاي مينابي به هنگام فرارسيدن سال نو و عروس يها ، خود ر ا با اين ماده خوشبو و معطر مي كردند.

بو زعفراني نيز از جمله ماده هاي خوشبو است كه از جوز هندي و ملهب ساخته مي شود. اين ماده بسيار معطر و خوشبو و البته خيلي هم گران قيمت است كه در گذشته بيشتر مورد استفادة اعيان واشراف ميناب بوده است.

**خانه تكاني**

مردم ميناب تقريبا از اوايل اسفند ماه شروع به خانه تكاني و زدودن آلودگي از فضاي خانه و كاشانه خود مي نمايند. در روستاها فرش ها، حصيرها و پرده ها را در جوي آب مي افكنند و مي شويند و اثاثيه كم بها را به دور مي افكنند

و لوازم نو به جايشان مي نشانند. در شهر ميناب نيز اشيايي را كه به مدت يك سال جابه جا نشده را تميز مي نمايند، قالي ها و قاليچه ها را مي تكانند و گرد و خاك آنها را مي گيرند و به غبار روبي و گرد گيري در و ديوار خانه واسباب خانه مي پردازند.

**غذاي نوروزي**

اغلب غذاهاي مورد استفاده در نوروز البته در گذشته پياز وسوراغ(نوعي چاشني)و همچنين نان گندم ويا جو بود. همينطور شير و دوغ گاو و چنگال (نوعي شيريني محلي) نيز كاربرد داشت. مردم بر اين عقيده بودند كه در سال نو بايد از غذاي نو وتازه استفاده كرد؛ در اين راستا اگر گندمي از قديم در منزل داشتند از آن مورد استفاده نمي كردند و به شاليزار مي رفتند و از نو گندم مي چيدند و با آسياب آرد كرده و مورد استفاده قرار مي دادند. آنها بر اين باور بودند كه تا سال ديگر سفره شان پر از دسترنج خودشان خواهد شد.

**اعتقادات نوروزي**

در روز و يا شب نوروز با شكم خالي نبايد خوابيد، چرا كه مادر نوروز شكمت را وارسي مي كند و اگر ديد كه سير هستي،تمام سال سير مي شوي و روزي ات افزون مي گردد، ولي اگر با شكم خالي و گرسنه باشي، رزق و روزي ات در آن سال كم مي شود، به طوري كه در آن سال در بيشتر ايام گرسنه خواهي شد.

مردم در ايام نوروز ، هر گاه رنگي نكمان مشاهده مي كردند بر اين باور بودند كه سال تحويل شده است

مردم ميناب بر اين باورند كه نوروز مادر دارد به همين خاطر در نوروز خوشه هاي تازه گندم و پياز را بر سر در خانه مي گذاشتند و معتقد بودند كه سهميه مادر نوروز مي باشد. در ش بهاي نوروزي تاب مي خوردند و بر اين باور بودند كه تا ب خوردن در اين ايام موجب ريزش گناهان مي شود. اگر در نوروز انساني به سراي باقي مي شتافت، هفت زن به رودخانه مي رفتند و سنگ جمع مي كردند و آنگاه قبر را مي بستند. اگر كسي چند روز قبل از نوروز به وادي خاموشان مي پيوست ودر آرامستان ابدي آرام مي گرفت، به هنگام رسيدن نوروز برايش عز ا نم يگرفتند و بر اين باور بودند كه يكسال از آن ماجر ا گذشته است.

**نوروز و بازي**

جوكو نوروزي

بازي جوكو نوروزي در فصل بهار ودر ايام عيد نوروز برگزار مي شود. اين بازي به باد مور نيز معروف است ودر بين دختران وپسران جوان مشترك مي باشد، شروع بازي اينگونه است كه بازيكنان بر طنابي محكم كه قبلاً كشاورزان روستايي از برگ درخت خرما بافته اند و به اصطلاح محلي به آن پروند مي گويند و كروشنگي بر آن گذاشته اند مي نشينند و در حالي كه همديگر را هل مي دهند، تاب بازي مي نمايند، ولي پسران براي اظهار وجود و اثبات قدرت پا و بازوان خود، به صورت ايستاده سوار طناب مي شوند و با تلاش فراوان و فعاليت زياد، آرام، طناب را به حركت در مي آورند و بعد اوج مي گيرند كه اين نوع تاب خوردن با پا زدني شديد همراه است.

**كستي**

از ديگر بازي هايي كه در ايام نوروز برگزار مي شود، بازي كستي (كشتي) مي باشد كه داوران آن پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها هستند. بازي بدين گونه شروع مي شود كه مادر بزرگ و يا پدر بزرگ نوه ها و يا ديگر كودكان را دعوت به كشتي گرفتن مي كنند و هر كودكي كه برنده شود عيدي دريافت مي نمايد.

اجراي اين بازي به اين گونه است كه دو نفر لنگي (شلوار مردانه، شبيه دستمال) به كمر بسته و با هم كشتي مي گيرند. اين بازي از نوع كشتي هاي سنتي بسياري از شهرهاي ايران است كه طبق هيچ قاعده و قانوني نيست و هر كسي كه بتواند به هر تر تيب كه شده پشت حريف را به خاك بمالد، برنده بازي است. براي اين منظور هر يك از طرفين بازي به هر حيله اي دست مي زنند تا پشت طرف ديگر ر ا بر زمين زنند.

**نوروزي خواني**

»ترانه هاي نوروزي و نوبهاري، افزون بر بازگويي و توصيف عواطف و احساسات مردم در بازنگري نوبهار ونوروز،عموماًبه اشاعه فكر عامه مي پردازند. هنوز هم در بسياري از روستاها و شهرهاي ايران، نوروزي خوان ها، اين پيك هاي نوروزي چند روز پيش از نوروز، به در خانه هاي مردم م يروند و رسيدن نوروز ونوبهار ر ا تهنيت مي گويند« در ميناب كودكان به هنگا م فرارسيدن نوروز سرود نوروزي مي خوانند تابه دستاويز آن از بزرگتر ها عيدي بگيرند:

»نوروز نو باز آمده / بلبل به آواز آمده/ فرزند به صد ناز آمده/ بابا بده نوروزيم / مادر بكن دلسوزيم/مادر به حق شيرتو/د ر گردن م زنجير تو/شب ها بخوردم شير تو/بابابده نوروزيم/ مادر بكن دلسوزيم/ نوروزيم ده شاهي است/ كمتر كني يك شاهي است/ گر ندهي رسوايي است/ بابا بده نوروزيم / مادر بكن دلسوزيم/ اي بي بي نيكو سرشت/ جاي تو باشد در بهشت/طفلان دهندم سرزنشت/ بي بي بده نوروزيم/ مادر بكن دلسوزيم/ اي خاله ام اي باوفا / باشد خدا از تو رضا/جاي تو باشد كربلا/ خاله بده نوروزيم /مادر بكن دلسوزيم/ عمو بحق لااله/حق باشدت پشت وپناه/ باشد خدا از تو رضا/ عموبده نوروزيم/ مادر بكن دلسوزيم/ خالو تو هستي خال من / هستي تو . پر و بال من/ فكري بكن بر حال من/ خالو بده نوروزيم/ مادر بكن دلسوزيم «

**تحويل سال نو**

قبل از تحويل سال نو،مردم ميناب سر و پاي خود را پاك مي شويند و جامة نو مي پوشند. همين طور ريسماني را از شاخ درختي تنومند مي آويزند و دختران بر آن نشسته و در هوا مي آيند كه به(چرکو خوردن) معروف است. به هنگام تحويل سال، در خانه اسپند دود مي كنند و پس از خواندن دعاي نوروزي و تبريك گفتن سال نو به خانه بزرگان فاميل مي روند و در اين ديدو بازديدها كودكان از بزرگترها عيدي دريافت مي كنند و همچنين با در دست داشتن شيريني وآب و گلاب بر مزار عزيزان از دست رفتة خود حاضر مي شوند و براي آنان فاتحه مي خوانند و سال را با خوشي و شادي شروع مي نمايند، اما بعد از نوروز ممكن است كه هوا با سرعت روبه گرمي برود و سبزه ها خشك شود. با اين وجود اعتقاد عمومي بر اين است كه پس از نوروز تغييرات غي ر منتظر ه اي ممكن است در هوا ايجاد شود ، به همين جهت گفته اند:

پس از نوروز سلطاني پديد آيد زمستاني

يا با دست يا باران يا شرطة بي پايان

**سيزده بدر**

»سيزده روز پايان دورة جشن هاي نوروزي است. در اين روز مردم بنا بر يك سنت فرهنگي از خانه ها بيرون و به دشت و صحر ا و باغ مي روند تا آخرين روز عيد را در طبيعت و در كنار سبزه وگياه وآب روان چشمه ها وجويبارها به شادي وخوشي بگذرانند« ايرانيان باستان بر اين باور بودند كه سيزدهم نوروز،آغاز رهايش از جها ن مادي،روز طلب باران بهاري براي كشتزارهاي نودميده، روز ايزد تير وتيشتر و روز نابودي ديواپوش و روز گره زدن سبزه ها براي باز شدن بخت دوشيزگان است. اما مردم ميناب روز سيزده را نحس مي دانند وبه همين مناسبت اهالي براي رفع نحوست روز سيزده به دامان طبيعت پناه مي برند وعظمت خداوند را در آينة طبيعت مي بينند و در كمال شادي وسرور سيزده را در دشت وصحرا و باغهاي اطراف شهر وهمچنين رفتن به مكان هاي مقدس و ديدن از ساحل زيباي بندر كوهتك سپري مي نمايند.

فصل نهم

اجنه در میناب

انواع اجنه ها در میناب:

پری

 گروهی از اجنه در باور مردم میناب،پری ها هستند که دارای صوتی بسیار زیبا و برخلاف جن های دسته اول دارای قلبی مهربان و رؤف می باشند ولی با اینهمه اگر انسان بدون گفتن نام خدا به محل پری ها که بیشتر در مکانهای سرسبز و کوهسار و چشمه و قنات های جوشان زندگی می کنند نزدیک می شود، یا بچه های پری از نزدیک انسان بگذرند،باد پری بر به انسان برخورد کرده و او را بیمار می نمایند و گاهی به دیوانگی انسان می انجامد و راه نجات از این بیماری در باور مردم،مراجعه کردن به ملاهای دعا نویس می باشد.

درنج

از دیگر جن ها درنج ها هستند که شبیه پیرزنی کوتوله و مکار است و بسیار خسیس و بدجنس هستند، موهای آن ها بسیار بلند و اندام آنان آدمی را به وحشت می اندازد، با انسان ها کینه و دشمنی دیرینه دارند، و در بیابانهای بزرگ و نقاط دورافتاده زندگی می کند و غذایش گوشت حیوانات، کودکان و انسان های نیکوکار است.درنج بسیار وحشتناک است و خودرا شبیه هر چیزی در می آورند و بسیار مردم آزار و ستمگر هستند.

مهدیسما یا مهدوسمال

از موجودات خیالی و افسانه ای دیگر مهدیسما یا مهدوسمال می باشد که این موجود نیز دارای شخصیتی خیالی و اساطیری است و در باور مردم میناب شکل ظاهری آن از جنس آدمیان و دارای قدی بلندهستند و محل زندگیشان بیشتر در دریاها و گاه در خشکی و مکان های خلوت می باشد و به تنهایی زندگی میکند این قدرت در آنها هست که خود را نامرئی نمایند. این موجود فقط افراد شرور و گناهکار و بی پروا و شرور را مورد اذیت قرار می دهند و با دیگر مردمان هیچ کینه ای ندارند. کار این موجود خیالی، آزمایش دل و جرأت جوانان و مردمان است .

 غراب جنی(کشتی جن ها)

کشتی جنی ها را بیشتر صیادان میناب دیده اند و به آن معتقد هستند آنهامی گویند که این کشتی بر روی دریاهای بزرگ دیده می شود و این کشتی آنقدر پر نور است که به قول خودشان انگار از عرشه تا عقب کشتی یا به عبارت دیگر از دم تا سینه کشتی را چراغانی کرده اند و با سرعت غیر طبیعی حرکت می کند،صیادان مینابی می گویند: این کشتی با چنان سرعتی به سمت تو می آید که انگار همین الان است،که قایق تو را غرق کندولی این کشتی هرگز به قایق تو نمی رسد؛ فقط اینگونه جلوه می کند که قایق داران رابترساند؛ تا آنها خود را به دریابیفکنند، اگرهم کسی بخواهدبه طرف آن حرکت کند هر چه قدر هم که سرعت داشته باشد آن را در چند متری و نزدیک قایق خود می بیند ؛ فکر می کنند چند دقیقه با آن فاصله ندارند گرچه کیلو مترها در دریا راه می پیمایند، و هرگز به آن نمی رسند؛ و این کشتی در یک لحظه غیب می شود.

بپ دری(پدر دریا)

کسی در مورد جن بودن یا جانور بودن این موجود نظری نداده است فقط مردم میناب او را بانام بپ دریا می شناسند؛ که مو جودی شبیه انسان با بدنی چرب و برق و کاملا ساده رنگ با چشمانی از حدقه بیرون زده که مانند انسان روی دو پا راه می رود ودستانی با چهار انگشت که انگشت شصت ندارد و به همین دلیل است که نمی تواندآدمها را بگیرد و بسیاری از آدمها به واسطه ی نبودن همین انگشت شصت از دست او فرار کرده اند ؛ از خصوصیات دیگر این موجود این است که قدی بسیار بلند و هیکلی عظیم دارد، کف پاهایش بسیار پهن و دراز است همانند کفش های غواصی، می گویند در گذشته که مردم به دور کمر خود نخ ماهیگیری می بستند بپ دریا وقتی که می خواست آنها را بگیرد؛ چهار انگشت خود را در داخل این نخ می انداخت و آنها رابا خود به اعماق آب می برد و دیگر هرگز اثری از آنها پیدا نمی شد و این مو جود از درون دریا فقط تا ساحل دریا می آید.

زار

در واقع نام زار از باد نشات می گیرد گروهی از ساکنین خلیج فارس که نسل آن ها به برده های سیاه آفریقایی بر می گردد که پس از آمدن اسلام و فسخ برده داری در جنوب ایران ودر دو استان بوشهر وهرمزگان ساکن شدند ، نسل آن ها با جنوب ایران ادخام شد بعضی از این افراد که اهل هوا نامیده می شوند همانند اجداد افریقایی خود که باد را می پرستند

تنها بعضی از بزرگان اهل هوا بر این اعتقادند که خاستگاه بادها از سرزمینی بسیار دور است. این باد به خلیج فارس می رسد و شخصی را انتخاب می کند و او را بیمار می کند.

فرد زار زده ،ژست خاصی می گیرد و چیزهای نا مفهومی را به زبان جاری می کند. به بیماری که باد وارد بدنش شده جن زده یا زار می گویند.

چه کسانی دچار این بیماری می شوند؟ ولگردان کنار دریا، ماهیگیران، ناخداها و به طور کلی افرادی که توانایی انجام کاری را ندارند بیشتر در معرض این بیماری هستند.

منابع

**منابع و مآخذ**

ـ  سهراب سعیدی کتاب های پنج شنبه بازار، صنایع دستی میناب ، فرهنگ مردم میناب، نوروز المثل ميناب ضربهاي مردم در میناب و

- محمد صادقی گوربندی (انواع اجنه در میناب)

-گویش مینابی (کتاب حسن محبی بهمنی)

- وبلاگ میناب آنلاین

- forum.gigapars.com